

موسیقی حروف و واژه‌ها

زبان وسیله‌ایست برای برقراری ارتباط و تفهیم و تفهم. بعبارت دیگر علت پیدایش زبان نیاز به برقراری ارتباط بوده است. از این رو در امر تفهیم و تفهم تنها مفاهیمی که از طریق زبان ابلاغ می‌شود اهمیت دارد و نه خود واژه‌ها و زبان. اما در ادبیات، بویژه در شعر، زبان تنها وسیله ارتباط نیست، بلکه خود زبان و واژه‌ها در عین حال هدف نیز هست. برای شاعر واژه‌ها و زبان اگر بیش از معنی و مفهوم اهمیت نداشته باشد، کمتر ندارد.

اهمیت لفظ در شعر از دیرباز مورد توجه بوده است. چندانکه بسیاری از علما لفظ را ارج بیشتری می‌نهادند^۱ و بعضی معنی را و برخی این دو را لازم و ملزوم هم می‌دانستند.

در روزگار ما عده‌ای لفظ را ارج بیشتر نهاده حتی شعر را هنری از مقوله نقاشی و پیکرتراشی و آهنگسازی می‌شمرند و لذا برای شاعر رسالتی قائل نیستند. بعبارت دیگر با اعتقاد اینان زبان و واژه‌ها برای شاعر وسیله نیست، بلکه هدف است^۲. البته نظر ۱- مذهب بیشتر اهل فن اینست که لفظ را بر مضمون ترجیح می‌دهند و می‌گویند هر کسی می‌تواند معنی بکر و تازه ایجاد کند، حقیقت اینست که مدار شاعری یا انشاءپردازی بیشتر بر الفاظ بوده است شبلی نعمانی: *شعرالمجم*، چاپ دوم، جلد ۴، ص ۵۱ *دنیای کتاب*، بیتا. (ترجمه سید محمد فخر داعی گیلانی).

۲- ژان پل سارتر: *ادبیات چیست*، تهران، ۱۳۵۲ کتاب زمان (ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی)، ص ۱۷

اینان شاید افراطی بنماید زیرا به گفته بعضی شعری که دارای پیامی و حرفی نباشد کلامی است بی محتوا گرچه آراسته و زیبا. اما نباید فراموش کنیم کلامی که از زیبایی، و آراستگی لفظی عاری باشد اصلاً شعر نیست. زیرا شعر آفرینش زیبایی بوسیله واژه‌هاست، همانگونه که نقاشی و پیکرتراشی آفرینش زیبایی بوسیله رنگ و سنگ و فلز... است. با این تفاوت که مصالح کار شاعر در آفرینش شعر یعنی واژه‌ها برخلاف رنگ و سنگ و... دارای دو بعد است:

لفظ و معنی، و از این نظر شاعری با نقاشی و پیکرتراشی و موسیقی و... متفاوت است و به همین دلیل (دو بعدی بودن واژه‌ها) شاعر در عین حال که دست به آفرینش زیبایی می‌زند می‌تواند و می‌باید حرفی برای گفتن داشته باشد و پیامی را ابلاغ کند، و حال آنکه موسیقیدان و نقاش و مجسمه‌ساز بسبب یک بعدی بودن مواد کارشان (صدا، رنگ، سنگ...) نمی‌توانند رسالتی داشته باشند.

به هر حال شاعر با زبان و واژه‌هاست که زیبایی می‌آفریند. شاعر با واژه‌ها انس و الفتی دارد. روی واژه‌ها مکث و آنها را لمس می‌کند^۳. هیأت ظاهری و موسیقی واژه‌ها و حروف و نحوه تلفیق آنها و معانی حقیقی و مجازی آنها همچنین نظم میان هجاها (وزن) و هماوایی واژه‌ها (قافیه) همه مورد توجه اوست. شاعر با واژه‌ها مأنوس است و واژه‌ها رام اویند. خوش آهنگترین و مناسبترین واژه‌ها، برای اینکه به احساس و اندیشه شاعر هرچه دل‌انگیزتر و زیباتر شکل بدهند همدیگر را در آغوش می‌گیرند و موسیقی دلپذیر و سحرانگیزی پدید می‌آورند. فی‌المثل شاعر مضمون: «وقت سحر باد آرام می‌آید بعدی که شب‌نم از برگ گل نمی‌افتد» را به یاری واژه‌های زیبا با نغمه مناسب چنین بیان می‌کند.

سحرگاهان نسیم آهسته‌خیزد چنان کز برگ گل شب‌نم‌نریزد

مضمون زیباست اما شاعر در نغمه پردازیش - در ترکیب و تلفیق و همنشین ساختن حروف و واژه‌ها - دست به ساحری زده است، چندانکه نه تنها از معنی واژه‌ها بلکه از نغمه حروف و واژه‌ها زمزمه نسیم برمی‌خیزد، ببینید در فارسی دو حرف صفیری داریم. س و ز هر دو در این شعر صفیر می‌کشند و صدای نسیم سر می‌دهند آن هم نه یک بار بلکه هر کدام سه بار نسیم را در گوشمان زمزمه می‌کند.

حرف دمشی ه و ح نیز سه بار در شعر آمده یعنی سه بار دمیدن نسیم را به آرامی در گوش احساس می‌کنیم. از حرف تکریری ر نیز با ویژگی تکریریش سه

بار «وور» «وور» نسیم برمی‌خیزد. بنابراین در این شعر حروف صفیری و دمشی و تکریری با ویژگیهای خویش سمفونی دلپذیری را بوجود آورده‌اند و وزش نسیم را زمزمه می‌کنند. علاوه بر این حروف، حرف طنین‌دار «ن» پنج بار و حرف طنین‌دار «م» دوبار با صدای پرتنین کشش دار خود بنوعی دیگر وزش نسیم را درین بیت همراهی می‌کنند.

یک بار دیگر شعر را با تأمل و مکث روی واژه‌ها بخوانید تا بهتر دریابید که چگونه واژه‌ها با نغمات حروفشان همچون نتهای موسیقی آهنگ نسیم را سر می‌دهند:

سحرگاهان نسیم آهسته‌خیزد چنان کز برگ گل شب‌نم‌نریزد
به این بیت حافظ نیز توجه فرمایید که چه غم‌انگیزست:

به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار که راه و رسم سفر از جهان براندازم
غمی که درین بیت موج می‌زند تنها ناشی از مضمون آن نیست زیرا شاعران مضامینی غم‌انگیزتر ازین سروده‌اند اما چنین اندوه‌بار نیست. در این بیت نغمه‌های غمبار حروف و واژه‌ها نه تنها بیانگر دل‌دردمند شاعرند بلکه همچون او ناله سر می‌دهند:

دو حرف اد در واژه یاد و بویژه دو حرف ار در واژه‌های یار، دیار و زار ناله سر می‌کنند، ناله درد آلودی همچون نوای غم افزای نی. چهار حرف آ (در آنچنان، راه، براندازم) و بخصوص حروف طنینی (دو تا حرف ن و یک حرف م) نیز طنین افکن ناله شاعرند. حرف نرم ی (که چهار بار در مصرع آمده) نیز متناسب است با حالت افسردگی و اندوه شاعر و حال آنکه در مصرع دوم حرف صفیری (۲ س و ۲ ز) بیشتر حالت اعلام‌کنندگی دارند و حرف انفجاری یا ضربه‌ای د در واژه براندازم عصیانگری شاعر را می‌رساند.

این دو مثال و هزاران مثال دیگر بیانگر آنست که شاعر آفرینشگر می‌تواند حروف و واژه‌ها را چنان کنار هم بنشانند و هماغوش سازد که موسیقی متناسب و هماهنگ با مضمون و حالات عاطفیش پدید آورند.

از جمله این شعر فرخی:

زباغ‌ای باغبان ماراهمی بوی بهار آید کلید باغ ماراده که فردمان به کار آید

بسیار زیبا و گوشنواز است. زیبایی این شعر همه مرهون موسیقی زیبای لفظی است زیرا مفهوم آن بسیار عادی و همان مطالب روزمره است: فرخی به باغبان می‌گوید بهار نزدیک است (بوی بهار می‌آید)، کلید باغ بیاور که بزودی خواستاران زیادی خواهد داشت...

در این شعر تقریباً تصویری هم وجود ندارد آنچه این شعر را دل‌انگیز ساخته تکرار حرف «آ» است و تلفیق حروف و بعد وزن و قافیه البته از نغمه و موسیقی حروف و واژه‌ها نمی‌توان دقیقاً انتظار موسیقی واقعی داشت. زیرا موسیقیدان در خلق یک آهنگ دستش باز است و به هر نحوی که بخواهد می‌تواند «نت»ها را کنار هم قرار دهد و قطعه‌ای موسیقی بیافریند. اما شاعر در تلفیق حروف آن آزادی را ندارد زیرا ابزار کار شاعر واژه است و واژه چنانکه گفتیم برخلاف «نت» موسیقی دو بعد دارد (لفظ و معنی)، لذا شاعر با در نظر گرفتن «معنی» باید موسیقی شعرش را بیافریند. از طرفی نحوه تلفیق حروف در واژه‌ها نیز به اختیار شاعر نیست، و واژه‌ها از پیش ساخته شده‌اند اما شاعر در سرودن شعر، واژه‌هایی را کنار هم می‌نشانند که حروف یا بعضی از حروف آنها در آفرینش موسیقی دلخواه و متناسب با مضمونش یاریگر او باشند.

به هر حال خود زبان و واژه‌ها برای شاعر هدف نیز هستند. البته اینکه می‌گوییم زبان برای غیر شاعر جز وسیله‌ای برای تفهیم و تفهم نیست و آنها به واژه‌ها توجه ندارند، غرض این نیست که بگوییم دیگران نغمه حروف و واژه‌ها را در نمی‌یابند. برعکس در مواردی، مردم - همین مردم عادی - نسبت به موسیقی واژه‌ها بسیار حساس هستند. این حساسیت بقدری است که گاه موسیقی واژه‌ها را مهمتر از معنی می‌دانند. حتی به خاطر نغمه زیبای واژه‌ها به معنی بی‌توجه هستند. مثلاً در نامگذاری فرزند - از آنجا که اسم خیلی مهم است یک عمر با فرد پیوند دارد و حتی پس از مرگ هم یادآور صاحبش است - مردم اغلب به موسیقی واژه اهمیت بسیار می‌دهند و نامهایی انتخاب می‌کنند خوش‌آهنگ و زیبا، گرچه از نظر معنا مناسب و خوب نباشد. برای روشن شدن قضیه چند مثال می‌آورم:

بسیاری از مردم واژه مژگان را برای نام دختر خود انتخاب کرده‌اند و می‌کنند. اینان فقط فریفته آهنگ خوش و زیبای مژگان شده‌اند و گرنه معنی این واژه - مجموعه‌ای از مژه‌ها - ابدأ برای نام مناسب نیست. (وقتی این نکته را به کسی گفتم، در پاسخ گفت: آخر «مژگان» خود هم زیباست و هم محافظ چشمان. گفتم: مژگان زیباست اما از نظر معنی مناسب اسم انسان نیست بعلاوه اگر قرار باشد نام هر عضو زیبا بعنوان اسم انسان بکار رود، چه می‌گویی در مورد کلمه‌های چشمان و ابروان! آیا چشمان و ابروان زیبا و حتی زیباتر نیستند؟ اما اینکه می‌گویی «مژگان» بدلیل محافظ چشم بودن اهمیت دارد و برای اسم دختران بکار رفته، چرا خود چشمان که اصل است بعنوان اسم بکار نرفته است!)

مثالی دیگر: از دیرباز در زبان فارسی اسم بعضی از گلها را بعنوان اسم دختران بکار برده‌اند مانند: نرگس، سوسن، کوکب، نسترن، لاله، بنفشه، نیلوفر، یاسمین، گلنار، نسرين... اما نام یکی از گل‌هایی که از اکثر این گلها زیباتر است هرگز برای اسم دختران انتخاب نشده و آن زنبق است. می‌دانید چرا؟ کلمه زنبق را به صدای بلند اما شمرده تلفظ کنید. می‌بینید که موسیقی خوشی ندارد. هجای دوم آن یعنی «بق» خیلی ناخوش است و «وق» می‌زند. قرنفل نیز از این مقوله است. برای روشنتر شدن این نکته مثالهای دیگر می‌آوریم، واژه آژنگ آهنگی بسیار خوش دارد. اما معنی اصلی آن «چین و شکنی که بسبب خشم، بیماری یا پیری بر چهره و ابرو و پیشانی افتد» شکنج، نورد، ترنجیدگی است. نغمه، خوش این واژه با معنیش هیچ هماهنگی ندارد.

عجیب اینکه زمانی این واژه اسم روزنامه‌ای بود. پیداست که شیفته نغمه خوش این واژه شده بوده‌اند و گرنه چین و چروک و اخم چه مناسبتی و لطفی برای اسم روزنامه دارد؛ حتی اگر این معانی مناسب اسم روزنامه می‌بود چرا کسی اسم روزنامه‌اش را اخم نگذاشته است؟

بعضی از اسامی پرندگان نیز بعنوان اسم خاص انتخاب می‌شوند مانند: پوپک، پرستو، طاووس، طوطی، هما، شاهین و غیره و این صرفاً به دلیل زیبایی و احیاناً مظهر صفات خوب بودن آنهاست (فی المثل پوپک مظهر خیر خوش است و گفته‌اند که به سلیمان خیر خوش آورد لذا نام دیگرش مرغ سلیمان است.) زیرا پرندگان دیگری هستند زیباتر مثل قرقاول، خروس و یا از نظر مظهر صفات نیک بودن برتر مانند: باز، کبوتر، ولی بعنوان اسم انسان به کار نمی‌روند. دلیل انتخاب گروه اول خوش آهنگی آنهاست. بعلاوه اگر صرف زیبایی و مفهوم سمبولیک آنها دلیل انتخاب می‌بود می‌بایستی اسامی دیگر بعضی از این پرندگان نیز بعنوان اسم انسان بکار گرفته شود. مثلاً پوپک نامهای دیگری نیز دارد: هدهد، شانه سر، شانه به سر، شانه سرک، پوپه، پوپه، بویه، پوپوک، بوبوک، پوپو، بوبو، بوبک، بوبویه، پوپش، پوپش، پوپ، بوبویک، پوپویک... ولی از تمام این اسمها تنها پوپک و پوپه خوش نغمه است و لذا بعنوان اسم انسان برگزیده شده و اسمهای معروف و غیر معروف دیگر آن هرگز به کار نرفته مانند شانه سر، هدهد، پوپو و غیره.

کلمه پرستو نیز همین وضع را دارد و مترادفهای متعدد آن برای اسم انسان انتخاب نمی‌شوند مانند: پرستوک، چلچله، بلوایه، ابابیل، پرستک، فرشتو، فرشتوک،

فراشترو، فراشتروک، فراشتک، فراستوک، بالوایه، پیلوایه، فرستو، دالبوزه و غیره. سارنگ گاه بعنوان اسم بکار رفته و حال آنکه از مترادفهای آن یعنی ساری، سارو. برای اسم انسان استفاده نشده است. می‌بینیم که مردم همه نسبت به موسیقی خوش و ناخوش واژه‌ها حساسیت بسیار دارند، و تنها شاعران نیستند که به زیبایی واژه‌ها و نغمه حروف اهمیت می‌دهند.

باید توجه داشت که موسیقی واژه‌ها معمولا با مفاهیم آنها مطابقت دارد یعنی واژه‌هایی که بر مفاهیم خوب و زیبا و... دلالت دارند نغمه حروف آنها خوش و گوشنواز و متناسب با آنهاست. برعکس واژه‌هایی که به بدی و زشتی و... دلالت می‌کنند دارای حروف خشن و ناهنجار هستند. اما در مواردی که موسیقی واژه‌ها با معنی آنها مطابقت دارند، از طریق این واژه‌ها بهتر می‌توان به موسیقی آنها پی برد. فی‌المثل به تلفظ واژه قالباق توجه کنید. بد آهنگ است اما مذلولش زیباست و برای زینت بکار می‌رود. قیماق و قورمه نیز صدایی ناخوش دارند اما خوشمزه هستند و حال آنکه نغمه واژه‌های خامه و بریان با مزه آنها مطابقت دارد. قیمه و شله مره‌ای بهتر از آهنگ خود دارند. لفظ شرنگ نغمه‌ای خوش دارد، لذا مردم آنرا از قورمه و قیمه خوشتر می‌یابند. و عجیب است که اسم بعضی غذاهای خوشمزه در زبان فارسی ناخوش است و برعکس اسم بعضی از امراض ناخوش، سخت خوش. ملاحظه بفرمایید: مخملک، سرخک، گل افشان، گل مره.

بعضی از واژه‌هایی که نغمه آنها با مفهومشان مطابقت نداشته در طی زمان تغییراتی یافته و مطابقتی میان لفظ و مفهوم بوجود آمده است. این تغییرات در معنی است یا در لفظ:

۱- تغییر در معنی: واژه قالباق تلفظی ناخوش دارد. معنی آن در اصل «زین اسب» بوده و با تلفظ آن ناسازگار، و به همین دلیل این واژه تغییر معنی داده است (امروز به معنی زرنگ، ناباب، حراف، وقیح و فریبکار). واژه قاراشمیش به معنی مخلوط است و آمیخته اما برای مطابقت یافتن با تلفظ ناخوش آن بار عاطفی منفی به خود گرفته و به معنی شلوغ و بی نظم بکار می‌رود. کلمه «تپوز» در زبان ترکی به معنی گوی چوگان و تپانچه است اما به علت تلفظ ناخوشش در زبان محاوره بار عاطفی منفی به خود گرفته و بر چیزی سنگین و نامطبوع دلالت دارد.

۵- رک به لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معاصر (نوشته منصور انزلی‌نژاد و منصور ثروت، تهران، ۱۳۶۶، ناشر امیرکبیر) برای دو معنی متفاوت (اصلی و لغوی این واژه.)

۲- تغییر تلفظ: مفهوم واژه مخمل زیباست اما تلفظ اصلی آن در زبان عربی مخمل است (باصطلاح به ضم اول) که ناخوش است، لذا فارسی زبانان ضمه را تبدیل به فتحه کرده‌اند و موسیقی واژه خوش شده است. برعکس واژه هزیر بمعنی شیر برای اینکه قدرت و صلابت شیر را بهتر برساند کسره آن بدل به ضمه شده است * و غیره. خوش و یا ناخوش بودن موسیقی واژه‌ها را از طریق واژه‌های ناآشنا و مهجور - در صورتیکه معنی آنها را ندانیم - بهتر می‌توان دریافت. واژه قرناق را تلفظ کنید به گوش زیبا می‌آید یا گوش‌خراش است؟ قتلخ چطور؟ شک نیست که هر دو به نظر تان بد آهنگ است. اما معنی واژه اول «کنیزک» است (با ک تحبیب و بار معنایی ضمنی "زیبا") و معنی دومی مبارک و خجسته.

واژه چامین تلفظ خوشی دارد اما معنایش خوب نیست.

گمان می‌کنم وجود این مثالها بخوبی مسأله موسیقی واژه و اهمیت آنرا روشن و ملموس کرده باشد. مثال دیگر: توجه فرمایید شاندیز. بقمج. نقندر نام سه روستای خوش آب‌وهوای اطراف مشهد است. بی شک شما هم اولی را خوش آهنگ و دومی و سومی را بد آهنگ می‌دانید. خوش آهنگی واژه اول سبب شده که بعضی در تهران و شهرستانها اسم مغازه خود را شاندیز بنامند. اما گمان نمی‌کنم که حتی روستائیان بقمج و نقندر این واژه‌ها را زیبا بدانند.

مارلین دتشر اسم هنرپیشه معروفی بود. آیا از دو قسمت نام این هنرپیشه کدام نرم و خوش است و کدام خشن و درشت؟ گمان می‌کنم شما هم با منتقدی که درباره اسم او نیز اظهار نظر کرده بود موافق باشید و قسمت اول را نرم و دوم را خشن بدانید. وجود این مثالها خط بطلان می‌کشد بر نظریه‌ای که منکر خوش و ناخوش بودن موسیقی واژه‌هاست. طبق این نظریه واژه‌ای که مفهومش زیبا باشد موسیقی آن نیز زیبا و خوش به نظر می‌رسد و برعکس واژه‌ای که بر بدی دلالت دارد تلفظ آن ناخوش احساس می‌شود. طرفداران این نظر معتقدند که فی‌المثل اگر کلمه چماق به جای سروش بکار می‌رفت تلفظ آن زیبا و مناسب می‌نمود و اگر واژه شیرین بجای زمخت بکار برده می‌شد لفظ شیرین نیز ناخوش بنظر می‌رسید. ولی چنانکه دیدیم این نظر باطل است. البته گاهی به موسیقی واژه کم توجه یا بی توجهیم فی‌المثل همه واژه‌های مترادف روی، رخ،

* البته ابدال ز به ژ از صلابت این واژه کاسته است

رخسار، رخساره، چهره، چهره، سیما، صورت را خوش آهنگ می‌دانیم. اما اگر روی تلفظ واژه‌ها مکث کنیم درمی‌یابیم که واژه رخ چندان زیبا نیست و حال آنکه چهره، سیما، رخساره، رخسار زیباست.

اصولاً در گفتار عادی که غرض از آن فقط تفهیم و تفهم است به واژه‌ها و موسیقی آنها توجه نداریم، اما هنگامیکه بخواهیم با سخن در روح و عقل شنونده نفوذ کنیم و او را با خود همعقیده سازیم. همچنین در گفتارهای عاطفی به واژه‌ها توجه داریم و در پی انتخاب بهترین و مناسبترین هستیم. زیرا برای افزودن به حسن تأثیر کلام و واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها رابطه طبیعی وجود داشته باشد اهمیت کافی دارند.^۷ رابطه لفظ با معنی را می‌توان بر سه گونه تقسیم کرد:

۱- واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها نوعی رابطه طبیعی هست اعم از اینکه تقلید صداهای طبیعی باشد مانند شرشر و جیک جیک یا به مولد صدا دلالت کند مانند کوکو که صدای فاخته است و هم برخورد فاخته اطلاق می‌شود، همچنین بوق، پتک و اره. یا واژه‌هایی که میان لفظ و معنای آنها رابطه غیر مستقیم هست مثل خس و خاشاک که بر خشکی دلالت دارد و لیته، لیج و لای و لجن، لیز و شل و غیره که بر مایع یا چیزهای شل و آبدار دلالت دارد. به عبارت دیگر حروف خ و س بر خشکی و حروف «ل» و «ر» و «ش» بیشتر بر آب و مایع دلالت می‌کند.

۲- میان لفظ و معنای بعضی از واژه‌ها رابطه‌ای نیست مانند لفظ کتاب و معنی و مصداق آن

۳- میان لفظ و معنای بعضی حتی تضاد است مانند دلالت لفظ شیر (اسد) بر معنی آن یا شرنگ و قرمه و معانی آنها:

در بعضی از واژه‌ها رابطه لفظ و معنی بر مبنای شباهت نیست. بلکه دلالت لفظ زیبا بر مفهوم زیباست و برعکس مانند دلالت لفظ شیرین، آذین، مانند زمخت و قزمیت بر مفاهیم آنها.

دلالت لفظ بر معنی گاه واضح است و گاه لافل برای همه روشن نیست. با این همه باید گفت حتی در مواردی که مردم دلالت لفظ بر معنی را تشخیص ندهند باز کلامی که رابطه‌ای میان الفاظ و معنای آنها باشد در ایشان اثر خواهد داشت. بهترین مثالی که درین باره می‌توان آورد این شعر نیماست که اخوان ثالث آنرا نقد کرده است:

۷- در کتابی که نگارنده به نام فرهنگ نام آواها و اصوات نوشته و آماده چاپ است، دربارهٔ واژه‌های طبیعی به تفصیل بحث شده است.

... و در آن تیرگی وحشتزا
نه صدایی است بجز این که کز اوست
هول غالب همه چیزی مغلوب.

اخوان درباره کلمه هول در این شعر چنین می گوید: هول در این جا بهتر و مناسبتر از همه کلمات هموزن یا ناهموزنی است که به جایش می توانست بیاید. زیرا در هول، خوف بیشتری است و هول مرطوب است، شبناک و مه آلود و جنگلی است. اما خوف بیشتر بیابانی و گورستانی است و در تنگناها و سرپوشیده ها بیشتر است. و ترس سرد است و حال آنکه شب شب های ما گرم و مرطوب است.^۸

کسی که این شعر را می خواند، اگر مانند اخوان برداشتی آگاهانه درباره اهمیت کلمه «هول» در این شعر نداشته باشد. باز کلمه هول در او اثری بیش از خوف و ترس می گذارد و ترس را در شب گرم شالیزار تقویت می کند. خضر و الیاس بترتیب حاکم بر خشکیها و دریاها هستند. شاید تا کنون به علت تناسب این واژه ها با وظیفه این فرشتگان توجه نکرده باشد. حقیقت اینست که واژه خضر بسبب حرف خ با خشکی تناسب دارد و واژه الیاس بسبب حرف ل با آب.

به هر حال چنانکه دیدیم موسیقی حروف و واژه ها، بویژه، در شعر، بسیار مهم است و هدف ما درین گفتار بررسی عینی و تجربی اهمیت نغمه حروف و واژه هاست. البته تا کنون چند تن از محققان درین مورد سخن گفته اند، اما این سخنان بیشتر جنبه احساس شخصی دارد و ذهنی و نظری است.^۹ بنابراین ضرورت داشت که این مطلب به صورت تجربی و عینی بررسی شود. در گفتار بعد درین باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

- ۸- مهدی اخوان ثالث: بدعتها و بدایع نیما، تهران، انتشارات توکا، ۱۳۵۷، ص ۲۷۵.
۹- کارهایی که درین زمینه شد - جز کار دکتر خانلری که تا حدی جنبه عینی دارد، گرچه خالی از اشکال نیست و نگارنده در کتاب فرهنگ نام آواها و اصوات به این اشکالات اشاره کرده به قرار زیر است:

- پرویز نائل خانلری: «نغمه حروف»، مجله سخن، سال پنجم، شماره ۸، ۱۳۳۳
محمود کیانوش: قدماونقد ادبی، تهران، انتشارات رز، ۱۳۵۴، ص ۲-۱۶۱
رضا براهنی: طلا در مس، تهران، انتشارات زمان، ۱۳۴۷، ص ۴۳
محمدعلی اسلامی: جام جهان بین، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۹، ص ۲۶۱
غلامحسین یوسفی: تصویر شاعرانه در نظر صائب، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۴،

سال ۱۳۵۴، ص ۵۷۶

محمدرضا شفیعی کدکنی: موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸، ص ۳۱۵